

مازنین ترقدت درچمن مازنرست
خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود
حافظ

پاروی خیال

یادت همیشه در دل من تاب می خورد
نوشین شراب غمزه ز مهتاب می خورد
در پیچ کوچه ی هوسم پرسه می زند
از تُنگ کوچک نفسم آب می خورد
می خیزد او کنار من و در سکوت شب
گلمیوه های تازه ز سرداب می خورد
آغوش می گشایم و او می نشیند و
با من به صد کرشمه می ناب می خورد
طفل لبم نخورده ز شیرینی لب
ناچار بوسه های تو در خواب می خورد
یادت به ناز، کنج شبستان سینه ام
می ماند و به کنج دلم ساب می خورد
از روزنی ز پنجره ی کهنه ی دلم
نوری به چشم کرمک شب تاب می خورد
یادت همیشه سرخ و دل انگیز و جانفزا
چون چال گونه هات که سرخاب می خورد
سر می زند به محفل زندانه ی دلم
نقل و نبات و پسته و عناب می خورد
می چرخد او به ناز در آینه ی سرم
مستانه پیچ و تاب، چو گرداب می خورد
یادت نشسته در بلم خاطرات من
بر روی موج، غوطه چه شاداب می خورد
در یاد من بمان که اگر ترک من کنی
پاروی من به گوشه ی مرداب می خورد